

فرانتس کافکا

گروه محکومین

و

پیام کافکا

صادق هدایت و حسن قائمیان



انتشارات مجید

کافکا، فرانتس، ۱۸۸۳ - ۱۹۲۴ م. Kafka, Franz	سرشناسه:
گروه محکومین و پیام کافکا / فرانتس کافکا؛ مترجم: صادق هدایت و حسن قائمیان.	عنوان و نام پدیدآور:
تهران: نشر مجید، ۱۳۹۷.	مشخصات نشر:
۱۱۲ ص. ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.	مشخصات ظاهری:
3 - 132 - 453 - 964 - 978	شابک:
فیپا	وضعیت فهرست‌نویسی:
کافکا، فرانتس، ۱۸۸۳ - ۱۹۲۴ م. - نقد و تفسیر.	موضوع:
داستان‌های آلمانی - قرن ۲۰ م.	موضوع:
هدایت، صادق، ۱۲۸۱ - ۱۳۳۰. مترجم.	شناسه افزوده:
قائمیان، حسن، ۱۲۹۵ - ۱۳۵۵. مترجم.	شناسه افزوده:
۱۳۹۷ ۸۹۴ ی / PT ۲۶۳۲	رده‌بندی کنگره:
۸۳۳ / ۹۱۲	رده‌بندی دیویی:
۱۱۴۱۲۶۱	شماره کتابشناسی ملی:



فرمانش دافکا

گرو، محکومین

صادق هدایت، حسن قاضی

چاپ سوم (اول ناشر)، تهران، ۱۳۹۸. ش.

۱۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی گلیا گرافیک، چاپ دالاهو

طرح جلد: محسن سعیدی

حروف نگار و صفحه آرا: اصغر قلیزاده

تمامی حقوق این اثر محفوظ است.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۵۳-۱۳۲-۳

ناشر همکار: انتشارات به سخن

www.majidpub.com

Telegram & Instagram: @majidpub

آدرس دفتر: تهران، خ ۱۲ فروردین، کوچه نوروز، پلاک ۱، واحد ۲

تلفن: ۶۶۴۹۱۵۸۸ - ۶۶۴۹۵۷۱۳ - ۶۶۹۷۸۴۵۳

فہرست

۸	مقامہ
۱۱	پیام کا
۷۱	گروہ محکومین

www.ketabir

مقدمه

راجع به کافکا و آثارش هدایت در همین کتاب، پیام کافکا چیزی باقی نگذاشته. اینجا همسایه و توضیح درباره شخصیت و کارها و حتی زندگی کافکا بوده، به شیواترین زبان به رشته تحریر درآورده است، چنانکه دیگر نکته‌ای باقی نمانده تا کسی بتواند بر این زمینه قلم بزند و افاضه فضل کند.

اما با خواندن این مآله جامع، خواننده به نزدیکی حیرت‌انگیز اندیشه‌ها و تفکر این دو نویسنده بزرگ که هر یک مایه مباهات کشور خود هستند پی می‌برد. نزدیکی این دو نویسنده چنان است که هر خواننده‌ای با خواندن یک اثر از کافکا و اثری از هدایت بی‌هیچ شبهه‌ای آن را می‌یابد. هدایت به خاطر همین ویژگی مشترک، دست به ترجمه آثار کافکا نیز زده است. مسخ شاید ماندگارترین اثر کافکا با ترجمه هدایت چنان است که بسیاری از ایرانیان آن را بیشتر با نام هدایت می‌شناسند تا کافکا. قهرمان این داستان گویی شخصیت نویسنده و مترجم آن است. همانگونه که کافکا در آثارش روابط منطقی را برهم می‌زند و قوانین اجتماعی را دگرگون می‌کند، هدایت نیز در آثارش روابط اجتماعی و قوانین بشری را به تمسخر و ریشخند می‌گیرد.

کافکا در گروه محکومین سرنوشت محتوم بشر را به صورت عجیبی در قالب داستان بیان می‌کند. سرزمینی که نماد دنیا است. بشر با تمام تلاشهایی که در طول زندگیش می‌کند؛ عاقبت چاره و گریزی از مرگ ندارد. محکومین این سرزمین، انسانها هستند که عاقبت باید بر بستر مرگ خوابیده و بدون آنکه بدانند جرمشان چیست، تن به مرگ بدهند. محکومین اینجا هیچگاه از نوع مرگ خود

خبر ندارند و تنها در آخرین لحظات زندگیشان به جرم خود و بر مرگ خود واقف می‌شوند. جالب اینکه این انسان محکوم به فنا، تا آخرین دقایق زندگیش دست از تلاش و مقاومتش برای ادامهٔ حیات بیهوده‌اش باز نمی‌دارد؛ اما سرنوشت او و نوع مرگش در حافظهٔ دستگاه خالکوب نهاده شده و او هیچ چاره‌ای برای گریز از این تقدیر بی‌چون و چرنا ندارد.

این نگرش که به بیهودگی تلاش برای زندگی اجباری است، در مسخ کافکا نیز به پیش می‌خورد. تفکر و اندیشه‌ای که در آثار هدایت نیز به‌خوبی و رسماً واضح است. انسان همانگونه که در به‌دنیا آمدنش هیچ اراده و اختیاری از خود ندارد، برادهٔ پایان این زندگی نیز هیچ اختیاری و حق انتخابی ندارد و آنچه در بن این دو مرحلهٔ زندگی برایش پیش می‌آید، باز حوادث و پیشامدهایی محتوم از پیش تعیین شده است. در واقع در آثار این دو اندیشمند، انسان مرحله‌ای مابین است که یک سری رفتارهای بی‌اراده و بیهوده را در طول زندگی از پیش تعیین شده می‌کند تا به آخرین مرحلهٔ آن که همان مرگ است برسد. انسان در این اودیسه به و نه‌است، و در جایی زندگی می‌کند که به او تعلق ندارد و درحقیقت در این دنیا جری‌اضافی و سربار است؛ در نتیجه تمام چیزهایی که در زندگی با آن برخورد می‌کند؛ همگی پوچ و بیهوده است. هدایت نیز در پیام کافکا نگرش کافکا و خورشید را به این شکل بیان می‌کند:

«... همین که به دنیا آمدیم، در معرض داری قرار می‌گیریم و سرتاسر زندگی ما مانند یک رشته کابوس است که در دندانه‌های چرخ دادگستری می‌گذرد. بالاخره مشمول مجازات اشد می‌گردیم و در نیمه روز خفه‌ای، کسی که به نام قانون را بازداشت کرده بود، گزلیکی به قلبمان فرو می‌برد و سگ‌کش می‌شویم...»

این نگرش در گروه محکومین کافکا بی‌هیچ شبهه‌ای نمایان است. محکومان به این سرزمین آورده می‌شوند تا حکم اعدام در مورد آنها اجرا شود. شیوهٔ اعدام به کلی عجیب و غیرمعمول است. دستگاهی است که در حافظه‌اش حکم قرار

می‌گیرد (سرنوشت انسان) محکوم بر بستری دراز می‌کشد و دارخیشی با هزاران سوزن بزرگ متن حکم را بر بدنش حک می‌کند و محکوم در طی دوازده ساعت به صورت اندک اندک در زیر آن جان می‌سپارد. تا آخرین لحظات نه از جرمش و نه از حکمش هیچ خبری ندارد و تنها در واپسین دقایق حیات با تمام وجودش آن را درک می‌کند. آنچه بسیار جالب است اینکه در این دستگاه پنبه‌هایی کار گذاشته شده که بعد از سوراخ شدن بدن محکوم توسط سوزنهای دارخیش به سرعت خون را بند می‌آورد و این نمادی دیگر از ناملایمات دنیا است که گاه با یک دلخوشکنک کوچک، التیام می‌یابد؛ اما در نهایت تمام انسانها محکوم به فنا و نابودی هستند و همه به نوبت باید بر بستر این دستگاه نابود کننده دراز بکشند و تسلیم رگ شوند.

تمام مصدبی که گفته شد، می‌توان به عنوان دلایلی برای ارتباط میان افکار و اندیشه‌های این دو نویسنده بزرگ دانست. البته این تفکر تنها در آثار این دو نیست؛ بلکه اندیشمندان و نویسندگان زیادی چنین طرز تلقی‌ای از زندگی و مرگ آدمی دارند.

سخن آخر اینکه، بحث در مورد رستی یا نادرستی این تفکر در حیطه آگاهی ما نیست و باید فیلسوفان در این باره به بحث بپردازند و در این باره نظر دهند و حکم صادر کنند؛ اما آنچه می‌تواند در حیطه کار ما قرار گیرد، این است که قدرت قلم و شیوه بیان آثار این دو استاد قلم را بستاییم و زنجیر شدن آثارشان لذت ببریم.